

وضع عادی داشت. من و همسر من از بازار خرید کردیم و از مساجد اصلی شهر هم بازدید بعمل آوردیم. جمعیت زیادی در مساجد دیده نمی‌شد و نشانه‌ای از ناآرامی و احساسات مخالف آمیز بچشم نمی‌خورد.

«یکبار دیگر فردای روزیکه در بازار تهران اغتشاشاتی روی داده بود با اتومبیل «رولزرویس» سفارت که پرچم انگلیس هم در جلو آن دیده می‌شد از خیابان شمالی منطقه بازار تهران عبور کردم. مغازه‌ها باز بود و وضع کاملاً عادی بنظر می‌رسید. هیچ حرکت مخالف و تجمع غیرعادی بچشم نمی‌خورد، مردم به کار و کسب و خرید معمولی خود مشغول بودند و کسی به اتومبیل سفیر انگلیس، که با پرچم انگلیس کاملاً مشخص بود، آنهم در خیابانی که کمتر اتومبیل دیپلماتهای خارجی در آنجا رفت و آمد می‌کنند توجهی نکرد. به تعبیری دیگر هر حادثه‌ایکه روی می‌داد مانند یک گلوله آتش‌بازی بود که پس از منفجر شدن در هوا به تدریج محو می‌شود و اثری از خود در روی زمین باقی نمی‌گذاشت...»^{۱۱}

سولیوان سفیر آمریکا در ایران در زمان انقلاب هم، در شرح حوادثی که هر چهل روز یکبار به مناسبت بزرگداشت خاطره شهیدای حوادث چهل روز قبل تکرار می‌شد، و هر بار دامنه آن وسعت بیشتری می‌یافت، می‌نویسد:

«مراسم چله شهیدان و تظاهراتی که هر چهل روز یکبار به این مناسبت برپا می‌شد در آغاز کاملاً رنگ مذهبی داشت و گروههای سیاسی مخالف اعم از لیبرال‌ها و سوسیال‌دمکرات‌ها یا کمونیستها در آن نقشی نداشتند. بعضی از این گروهها چنان تحت مراقبت و کنترل ساواک بودند که فعالیت علنی آنها به هیچوجه امکان‌پذیر نبود و بسیاری از اعضای این گروهها که مدتی در زندان بسر برده و کاملاً شناسائی شده بودند جرات شرکت در این قبیل تظاهرات را نداشتند.

«بهمین جهت، و با توجه به رنگ مذهبی تظاهراتی که بر ضد رژیم برپا می‌شد، بسیاری از ناظران سیاسی آنرا خطری جدی برای رژیم تلقی نمی‌کردند و حتی تا اواخر بهار که تظاهرات مخالف آمیز وسعت بیشتری یافته بود ناظران خارجی این تشنجات را برای جامعه‌ایکه در حال دگرگونی از یک جامعه سنتی و کشاورزی به یک کشور صنعتی مدرن با مظاهر تمدن غربی است امری طبیعی می‌پنداشتند. به عقیده آنها مقاومت

قشرهای مذهبی از نارضائی‌های حاصله از فساد و دگرگونی روابط اجتماعی بهره می‌گرفت و بطور کلی کمتر کسی رژیم شاه را در معرض یک خطر جدی از داخل یا خارج می‌دید.

«در این مورد فقط به یک استثنا باید اشاره کنم و آن یک مقام اطلاعاتی سفارت فرانسه بود که پیش‌بینی می‌کرد رژیم شاه در عرض یکسال آینده سقوط خواهد کرد. اظهار نظر این مقام سفارت فرانسه به سرعت در محافل دیپلماتیک تهران پخش شد و در مهمانی‌ها و مراسمی که فرصت ملاقات برای دیپلماتهای خارجی دست می‌داد این موضوع مورد بحث و گفتگو قرار می‌گرفت. از بررسی‌هایی که خود ما در سفارت درباره حوادث جاری به عمل می‌آوردیم به این نتیجه رسیدیم که شاه دچار مشکلات جدی است و یکی از عوامل عمده این مشکلات برنامه‌های شتابزده او برای صنعتی کردن کشور و عوارض ناشیه از آن است. باوجود این ما این حوادث را مقدمه انقلاب نمی‌دانستیم و بدبینانه‌ترین گزارشی که در این زمینه در ماه مه (اردیبهشت ۱۳۵۷) از طرف قسمت سیاسی سفارت تهیه شد این بود که شاه مبارزه سختی در پیش دارد و در برابر موج فزاینده مخالفت‌هایی که با رژیم او آغاز شده طرح و برنامه مشخصی ندارد...»^{۲۰}

اعلامیه آیت‌الله خمینی به تاریخ نهم اردیبهشت ۱۳۵۷، که چند روز بعد در تهران و سراسر ایران تکثیر و توزیع شد یک دعوت عام برای برپایی تظاهرات سراسری به مناسبت اربعین شهدای یزد و سایر نقاط کشور بود. در این پیام که به‌عنوان مردم یزد صادر شده پس از «سلام و تحیت بر مؤمنین محترم یزد و سایر شهرهایی که با خون خود بزرگداشت اربعین خونین تبریز را گرامی داشتند» آمده است «ما باید در اربعین بعد از اربعین، بلکه در اربعینات پنجاه ساله دوره سیاه و عزای این ملت بزرگ... در سوگ بنشینیم و در هدر دادن مخازن زیرزمینی و از آن مهمتر مخازن روی زمینی که نسل جوان است در عزا باشیم و در کودتای انگلیس بدست رضاخان و آمریکا به دست محمدرضاخان در سوگ باشیم... در منطق شاه و مزدوانش اهالی محترم تبریز که یکپارچه بپا خاستند و با فریاد مرگ بر شاه زمین را لرزاندند و با تعطیل عمومی و شعار متداول «مرگ بر شاه» عامل آمریکا را دیوانه‌تر کردند تعدادی بیگانگان بودند که از

خارج مرز بطور قاچاق وارد شده بودند، و شما اهالی محترم یزد که دلاوران قیام نمودید بطور غیرقانونی وارد یزد شدید و معدودی هستید که از آن طرف مرز آمده‌اید. اهالی ایران از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب که یکپارچه از شاه متنفرند ایرانی نیستند. اینان همگی بطور قاچاق وارد ایران شده‌اند! در این منطق ایرانی خلاصه می‌شود از شاه و دارودسته‌اش و از مستشاران و کارمندان آمریکائی و انگلیسی و روسی و صهیونیستی و غارتگران بین‌المللی که اقتصاد ایران را قبضه کرده‌اند...»

قسمت بعدی این پیام انتقاد غیرمستقیمی از بعضی مراجع قم است که در آن موقع از اجرای کامل قانون اساسی طرفداری می‌کردند. در پیام آیت‌الله خمینی در اشاره به این مطلب آمده است «ما به‌خواست خداوند تعالی تا برچیده شدن بساط ارتجاعی شاهنشاهی و برپا کردن حکومت عدالت گستر اسلامی دست از مبارزه برنمی‌داریم تا حکومت دمکراسی به‌معنای واقعی جایگزین دیکتاتوریه‌ها و خونریزی‌ها بشود. اکنون برای نیل به این مقصد عالی انسانی و اسلامی بر همه طبقات است که یکدل و یک‌جهت بپا خیزند و با درک شرایط زمانی و مکانی شعار دهند و از خواسته‌هایی که در نهایت اثبات نظام شاهنشاهی و زیر پا گذاشتن خونهای به ناحق ریخته شده مردم این مرزوبوم است احتراز کنند، و نقطه اصلی همه جنایات را که شخص شاه است نشان دهند و گرفتاریهای ملت را در این حکومت ارتجاعی گوشزد جهانیان کنند. سران قم باید ملت را در مسیری که یافته است و دشمن را شناخته به قیام دست زده است هدایت و پشتیبانی کنند و در این موقع حساس ملت را از مسیر انتخابش با کجروی‌ها منحرف نکنند...»^{۲۱}

مراسم چهارم شهدای یزد، این بار در قم حادثه آفرید و طلاب هنگام تظاهرات و دادن شعارهایی برضد رژیم مورد حمله نیروهای پلیس قرار گرفتند. عده‌ای از طلاب در جریان این درگیری‌ها به منازل آیات عظام گریختند و یکی از آنها در منزل آقای شریعتمداری به ضرب گلوله به شهادت رسید. آیت‌الله خمینی باوجود اینکه از روش احتیاط آمیز و محافظه کارانه آقای شریعتمداری در برابر رژیم راضی نبودند به مناسبت این واقعه تلگرافی به‌عنوان ایشان فرستادند و ضمن آن نوشتند «هجوم اشراک و عمال

اجانب به منزل جنابعالی و قتل نفوس محترمه در محضر شما موجب تأسف است».^{۲۲} آیت‌الله خمینی چند روز بعد از حوادث قم، روز ۲۳ اردیبهشت نیز طی سخنرانی شدیدالحنی در نجف ضمن اشاره به حوادث قم گفتند «الان قم، مرکز روحانیت، مرکز فقه اسلام در قبضه لشکر جرار مفلول است. لشکر جرار محمدرضا بدتر از چنگیز است و خانه‌های مردم را آنطور که به ما اطلاع دادند یکی پس از دیگری دارند تفتیش می‌کنند. و معلوم نیست دنبال چه می‌گردند، الان پلیس در قم با توپ و تانک و مسلسل مقیم است... به منزل آقایان هجوم کردند و در داخل منزلشان آدم کشتند و جنایت کردند و الان آقایان در مریضخانه هستند...»^{۲۳} در همین سخنرانی، که نوار آن در اوائل خردادماه ۱۳۵۷ در تهران تکثیر و توزیع شد، آیت‌الله خمینی کتاب «بسوی تمدن بزرگ» شاه را به باد تمسخر و استهزاء گرفته و مطالب آنرا یکسره لاف و گزاف خواندند.

حرکت‌های مخالف بعد از حوادث قم گسترش یافت و روحانیون «محافظه کار» هم عملاً به این حرکت‌ها پیوستند. شاه و فرح روز هفتم خرداد ۱۳۵۷ به مشهد رفتند و شاه طی چند سخنرانی در مشهد از معتقدات دینی خود سخن گفت. تأکید شاه در این سخنرانی‌ها بر این بود که از این آشوبها کمونیستها بهره‌برداری خواهند کرد و «دین ما هم صدمه خواهد خورد».

در اواسط خردادماه حرکت‌های مخالف رژیم اوج نازه‌ای یافت و دعوت گروههای مخالف برای تعطیل عمومی و خانه‌نشینی در سراسر کشور بمناسبت سالگرد واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مورد استقبال اکثریت مردم قرار گرفت. در فاصله روزهای دهم تا پانزدهم خرداد دانشگاههای کشور هم بشدت متشنج شد و تظاهرات دانشجویان تا فرارسیدن تعطیلات تابستانی دانشگاهها ادامه یافت.

برکناری ارتشبد نصیری از ریاست ساواک و تعیین سپهبد ناصر مقدم به جانشینی وی در روز ۱۷ خرداد ۱۳۵۷، یک عقب‌نشینی تازه از طرف شاه در برابر حرکت‌های مخالف تلقی گردید. شاه در همین روز با گروه مرسوم به «گروه بررسی مسایل ایران در پرتو انقلاب شاه و ملت» دیداری داشت و ضمن سخنرانی خود در برابر

۲۲- دو سال آخر... صفحه ۱۳۰.

۲۳- پیام انقلاب... جلد اول. صفحه ۲۳۲.

این گروه، که نسبت به سخنان قبلی او لحن ملایمتری داشت، گفت «میهن پرستان باید هیاهو را تحمل کنند و بموقع جوابش را بدهند... عده‌ای می‌گویند این آزادیها، باعث هیاهو و حمله به بانکها و شکستن شیشه‌ها شده است، ولی می‌گویم این قیمتی است که ما باید برای رسیدن به هدف پردازیم، یعنی حداکثر آزادی در حدود قوانین...»^{۲۴}

نکته جالب توجه اینست که اولین تماس بین مقامات سفارت آمریکا و عناصر مخالف، بخصوص گروههای لیبرال و وابسته به جبهه ملی در همین زمان آغاز می‌شود. سولیوان سفیر آمریکا در ایران در زمان انقلاب در خاطرات خود از این دوران می‌نویسد:

در بهار سال ۱۹۷۸ لیبرالها یا طرفداران جبهه ملی به تدریج از انزوا بدر آمدند و ابتدا شروع به دادن اعلامیه یا فرستادن نامه‌های بدون امضاء به مقامات داخلی یا سفارتخانه‌ها و خبرگزاریهای خارجی نمودند. سپس افراد همفکر بدور هم جمع شده و شروع به انتشار اعلامیه‌ها یا ارسال نامه‌های امضاء شده به شاه و سایر مقامات کردند. یکی دو نفر از آنها هم به من معرفی شده و اظهار علاقه کردند که با سفارت آمریکا در تماس باشند.

یکبار که در منزل یکی از وزرای کشاورزی سابق ایران که متمایل به جبهه ملی بود برای شام دعوت داشتم یکی از وزیران سابق مصدق بمن نزدیک شد و پس از معرفی خود اظهار تمایل کرد که بطور خصوصی با هم صحبت کنیم. ما با هم به گوشه‌ای رفتیم ولی هنوز چند کلمه‌ای از دهان او خارج نشده بود که یکی دیگر از مهمانان که از طرفداران جدی رژیم بود بما نزدیک شد و از ادامه گفتگوی خصوصی ما جلوگیری کرد. چند دقیقه بعد وزیر سابق مصدق مرا با سیاستمدار طرفدار شاه تنها گذاشت و تا آخر مهمانی هم دیگر به من نزدیک نشد.

با این تجربه من فکر کردم که بهتر است از تماس مستقیم با سیاستمداران مخالف خودداری کنم و این کار را بعهده مقامات دیگر سفارت بگذارم. از آن به بعد من رجال سیاسی مخالفی را که قصد ملاقات مرا داشتند به یکی از دو عضو ارشد سیاسی سفارت معرفی می‌کردم و ملاقات آنها نیز کاملاً محرمانه و در محلی غیر از منزل سیاستمداران مخالف یا محل اقامت مقامات سفارت صورت می‌گرفت. به این ترتیب از اواخر بهار سال ۱۹۷۸ سفارت توانست اطلاعات خود را از چگونگی فعالیت گروههای مخالف به میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش دهد.

بعد از انقلاب ایران درباره عدم آگاهی سفارت آمریکا در تهران از چگونگی

فعالیت‌های مخالفین و عدم تماس بین سفارت و گروه‌های مخالف در سالهای قبل از ۱۹۷۸ مباحثات زیادی شده است. این موضوع واقعیت دارد و هنگامیکه در سال ۱۹۷۷ کار خود را در تهران آغاز کردم به این مسئله پی بردم. من نمی‌توانم دربارهٔ چگونگی ارتباط سفارت با مخالفان در گذشته و علت قطع این رابطه سخنی بگویم ولی تجربهٔ شخصی خود را در این زمینه بیان می‌کنم.

تماس با گروه‌های مخالف و آگاهی از فعالیت‌های آنها یکی از امور عادی و روزمرهٔ سفارت آمریکا در زمان مأموریت من در فیلیپین بود و به همین جهت فقدان چنین رابطهای در تهران در نخستین روزهای آغاز مأموریت تهران توجه مرا به خود جلب کرد. وقتیکه علت این موضوع را جویا شدم معلوم شد که مخالفان سیاسی در ایران خودشان تمایلی به تماس با سفارت آمریکا ندارند. علت عدم تمایل مخالفان برای تماس با سفارت آمریکا هم اینست که اولاً بسیاری از آنها به سفارت آمریکا اعتماد ندارند و ما را حامی اصلی رژیم و همکار و شریک اعمال ساواک می‌دانند، ثانیاً آنها طوری تحت نظر هستند که فکر می‌کنند هرگونه تماس آنها با سفارت از طرف مقامات امنیتی کشف و موجب گرفتاری آنها خواهد شد، ثالثاً اکثر آنها امید هرگونه تغییری را در وضع موجود از دست داده و چون خود را فاقد نیروئی برای تغییر این سیستم می‌دانند نمی‌خواهند با تماس با خارجیان بیشتر ناتوانی خود را بروز دهند.

اما هنگامیکه این شرایط در بهار سال ۱۹۷۸ تغییر کرد ما فوراً از فرصت استفاده کردیم و مقامات سیاسی سفارت ضمن تماس با مخالفان تاحدی اعتماد و اطمینان آنها را هم نسبت به خود جلب کردند. بعداً چند مأمور سیاسی جدید نیز که سابقه فعالیت در ایران داشتند، برای همکاری در این زمینه به تهران آمدند و من از آنها شنیدم که اقدامات آنان برای برقراری تماس با مخالفان در گذشته با مخالفت مواجه شده و به همین علت متوقف گردیده است. ولی این نکته برای من روشن نشد که آیا سفرای گذشته ما در ایران شخصاً و به ابتکار خود با برقراری چنین ارتباط‌هایی مخالفت کرده‌اند یا مخالفت شخص شاه و دولت ایران مانع برقراری این رابطه شده است. بهرحال در مورد ارتباطاتی که به دستور من با مخالفان برقرار شده بود هیچگونه مخالفتی از طرف مقامات ایرانی صورت نگرفت و هرگز فشاری برای قطع این رابطه اعمال نشد.

باوجود این در اواخر بهار سال ۱۹۷۸ فعالیت‌های مخالفان و رهبران جبهه ملی همچنان تحت نظر مقامات امنیتی بود و این فعالیت‌ها مصون از تعقیب و

مجازات هم نبود. اجتماعات مخالفان با حمله گروههای مجهز به چوب و چماق که ظاهراً رابطهای با ساواک نداشتند بهم می‌ریخت و طرفداران جبهه ملی در خیابانها مورد حمله و ضرب و شتم قرار می‌گرفتند. حتی خانه‌های آنها هم از تعرض مصون نبود، ولی ظاهر کار نشان نمی‌داد که این اعمال از طرف مقامات امنیتی صورت گرفته است. البته بازداشت‌هایی هم صورت گرفت، ولی این بازداشت‌ها کوتاه‌مدت بود.

در تمام این مدت سفارت شبکه ارتباطی خود را بین مخالفان توسعه داد و اعتماد آنها را به خود جلب کرد. بسیاری از آنها از اینکه ما را با بعضی از افکار و نظرات خود همراه می‌دیدند شگفت‌زده شده بودند، هرچند ما نحوه فعالیت‌های آنها را بر ضد رژیم و شاه تأیید و تشویق نمی‌کردیم. من شبی را که به اتفاق یکی از مأموران سیاسی سفارت به خانه یکی از اساتید قدیمی دانشگاه رفتیم به خاطر دارم. آن شب استاد مذکور عده‌ای از دانشگاهیان و اهل قلم را که اکثراً تحت تعقیب ساواک قرار گرفته و مدتی در زندان به سر برده بودند در خانه خود جمع کرده بود. من بدرستی نمی‌دانم که استاد و مهمانان او از ما چه توقعی داشتند و یا درباره سیاست‌های گذشته ما در ایران چه فکر می‌کردند، فقط می‌توانم بگویم که احساسات بسیار گرم و محبت‌آمیزی نسبت به ما ابراز شد و پس از غذای ایرانی بسیار مطبوعی که صرف شد میزبان ما در یک نطق پراحساس به ستایش از برنامه‌های حقوق بشر برزیدنت کارتر پرداخت.^{۲۵}

در تیرماه سال ۱۳۵۷، که در آمریکا بودم از جو مخالفی که در مطبوعات و رسانه‌های خبری آمریکا علیه رژیم و شخص شاه بوجود آمده بود حیرت کردم. اخبار مربوط به تظاهرات و حرکتهای مخالف رژیم به تفصیل در مطبوعات آمریکا منتشر می‌شد و شبکه‌های سراسری تلویزیون هر هفته فیلمهایی از تظاهرات و اجتماعات دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا علیه رژیم نشان می‌دادند. لحن مقالات و تفسیرهای مطبوعات درباره ایران به استثنای یکی دو مورد انتقادآمیز بود، که از آن جمله به چند مورد اشاره می‌کنم: در شماره تابستان ۱۹۷۸ فصلنامه معتبر «فارین پالیسی»^{۲۶} یا «سیاست خارجی»

۲۵- مأموریت در ایران... صفحات ۱۰۳-۱۰۱.

مقاله مفصلی در شانزده صفحه تحت عنوان «شاه و اسلحه» چاپ شده بود که ضمن آن بلندپروازیهای شاه و سیاست‌های گذشته آمریکا در ایران به شدت مورد انتقاد قرار گرفته بود و برخلاف گذشته که از شاه همیشه به عنوان عامل ثبات خاورمیانه نام برده می‌شد، شاه را عامل بی‌ثباتی و ناآرامی منطقه و خطری برای آینده این منطقه حساس معرفی می‌نمود. نکته جالب توجه اینکه برخلاف معمول در مطبوعات آمریکا نام نویسنده این مقاله مستعار بود و توضیح مجله درباره اینکه وی یکی از «ناظران غربی مقیم ایران» بوده، نشان می‌داد که نویسنده دیپلمات یا مقام مسئولی است که افشای نام او را مصلحت ندانسته‌اند.

مقاله با آماری از حجم فروش سلاحهای آمریکائی به ایران آغاز شده و ضمن آن آمده است «بموجب گزارش سال ۱۹۷۶ کمیته امور خارجی سنای آمریکا، ایالات متحده آمریکا بیش از هر کشور دیگری در جهان به ایران اسلحه می‌فروشد. میزان فروش اسلحه آمریکائی به ایران که در سال ۱۹۷۳ پانصد و بیست و چهار میلیون دلار بود در سال ۱۹۷۴ به رقم سه هزار و نهصد و ده میلیون دلار، در سال ۱۹۷۵ به دو هزار و ششصد میلیون دلار و در سال ۱۹۷۶ به هزار و سیصد میلیون دلار بالغ شد که جمع فروش سلاحهای آمریکائی را به ایران طی این مدت به هشت هزار و سیصد میلیون دلار می‌رساند... بیشترین سفارشها به تولیدکنندگان اسلحه در آمریکا شامل هواپیماهای جنگنده، هلی‌کوپتر، موشک و ناوشکن بوده است؛ علاوه بر این سفارشات متعددی نیز برای خرید اسلحه به انگلستان و فرانسه و ایتالیا داده است که مهمترین آنها خرید تانکهای چیفتن از انگلستان می‌باشد.»

«فارین پالیسی» سپس می‌نویسد «در مقایسه با برنامه‌های جاه‌طلبانه شاه در زمینه خرید و انبار اسلحه، سفارشات همسایگان نزدیک ایران معتدل و حقیر به نظر می‌رسد. به موجب برآورد آژانس کنترل تسلیحات و خلع سلاح آمریکا، در سال ۱۹۷۵ ایران به تنهایی بیش از مجموع کشورهای عراق، عربستان سعودی، پاکستان، هند، افغانستان، امارات متحده عربی، قطر، عمان و بحرین و کویت اسلحه خریداری نموده است.»

«فارین پالیسی» بعد از این مقدمات به بررسی قدرت نظامی ایران و کشورهای همسایه پرداخته و نتیجه می‌گیرد که هیچیک از این کشورها تهدیدی برای ایران به شمار نمی‌آیند و بالعکس «این ایران است که با تدارکات وسیع نظامی خود آرامش و امنیت منطقه را به خطر می‌اندازد... ظهور ایران به عنوان یک ابرقدرت منطقه‌ای موازنه قوا را در

خلیج فارس برهم زده و موجب ایجاد یک محیط عدم اطمینان و خصومت و عدم اعتماد در منطقه شده و همسایگان ایران را نیز به تلاش برای خرید سلاحهای بهتر و بیشتری وادار می‌سازد.»

«فارین پالیسی» سپس به احتمال مداخله ایران در مناقشات منطقه‌ای و دست‌اندازی ایران به کشورهای ساحلی خلیج فارس پرداخته و می‌نویسد شاه با دخالت در جنگهای داخلی عمان زمینه را برای مداخله در سایر کشورهای منطقه هم فراهم ساخته و ممکنست برای حفظ رژیم‌های دوست خود در این منطقه، با براندازی رژیم‌های مخالف خود از نیروی نظامی استفاده نماید! در پایان مقاله آمده است که «تدارکات نظامی وسیع و مهارنشده ایران و خریدهای فزاینده سلاحهای پیچیده آمریکائی از طرف آن کشور، صلح و ثبات خلیج فارس را به خطر انداخته و بر تشنجات موجود در این منطقه حساس و بحرانی می‌افزاید. دیگر جای تردیدی در این مورد وجود ندارد که کمیت و کیفیت سلاحهایی که به ایران منتقل می‌شود، بجای آنکه موجب ثبات منطقه بشود باعث بی‌ثباتی بیشتر اوضاع این منطقه شده است... البته محدود ساختن نقش آمریکا در بازار اسلحه ایران کار آسانی نخواهد بود، زیرا در این مسئله عوامل مختلفی از امکانات ایران برای اعمال فشار دیپلماتیک بر آمریکا گرفته تا منافع شرکت‌های سازنده اسلحه و موضوع اشتغال در آمریکا مطرح است. باوجود این منافع درازمدت آمریکا، که تشبیت اوضاع منطقه و فراهم آوردن زمینه همکاری بین کشورهای ساحلی خلیج فارس نیز جزئی از آنست، ایجاب می‌کند که این ملاحظات در درجه دوم اهمیت قرار گیرد. بی‌ثباتی در منطقه خلیج فارس و زیانهای ناشی از آن برای منافع آمریکا در ایران و کشورهای منطقه، بهای سنگینی است که باید برای حفظ منافع کوتاه‌مدت فروش بی‌پندوبار اسلحه به ایران پرداخت گردد».^{۲۷}

روزنامه معتبر «نیویورک تایمز» هم، که روزهای یکشنبه مجله ضمیمه‌ای نیز دارد، روی جلد یکی از این مجلات را به چاپ عکسی از ملامصطفی بارزانی اختصاص داده و مصاحبه‌ای با وی به عمل آورده بود که ضمن آن ملامصطفی با کلمات تندی به شاه حمله کرده و او را متهم به خیانت به آرمان کردها و معامله بر سر جان خلق کرد نموده بود. انتشار این مصاحبه و یادآوری فجایعی که پس از سازش شاه و همدام حسین

در سال ۱۹۷۵ در کردستان عراق بوقوع پیوست، باتوجه به نفرتی که آمریکائیان از همان زمان نسبت به صدام حسین و رژیم بعثی عراق داشتند، در ایجاد جو مخالف شاه در آمریکا تأثیر زیادی برجای گذاشت.

در سالهای قبل مجلات و روزنامه‌های آمریکا، هر از چندی با انتشار مقالات و رپورتاژهایی درباره ایران و شخص شاه، که البته با پرداخت مبالغ قابل ملاحظه‌ای از طرف وزارت اطلاعات آن‌زمان یا سفارت ایران در آمریکا تهیه و چاپ می‌شد به تبلیغات مخالف رژیم پاسخ می‌گفتند، ولی در تابستان سال ۱۳۵۷ که تبلیغات علیه رژیم به حداعلی رسیده بود اثری از این فعالیت‌ها دیده نمی‌شد، که شاید نتیجه اعمال سیاست صرفه‌جوئی از طرف دولت آموزگار و کاهش بودجه تبلیغاتی دولت بود. در مدتی که من در آمریکا بودم فقط یک مصاحبه از شاه در مجله آمریکائی «اخبار آمریکا و گزارشهای جهان» دیدم که نقل قسمتی از آن برای پی بردن به طرز تفکر شاه در آن موقعیت بحرانی مفید به نظر می‌رسد.

عنوان این مصاحبه، که در شماره مورخ ۲۶ ژوئن ۱۹۷۸ (۵ تیر ۱۳۵۷) مجله اخبار آمریکا و گزارشهای جهان چاپ شده، خود گویای مطالب مصاحبه است. عنوان مصاحبه این است «هیچ کس نمی‌تواند مرا سرنگون کند، من قدرت دارم!» و بعضی از سؤال و جواب‌های مصاحبه به شرح زیر است:

سؤال - به نظر اعلیحضرت در پس موج اخیر تظاهرات و اغتشاشات

خیابانی در تهران چه می‌گذرد؟ آیا شما احساس خطر جدی برای خود می‌کنید؟

جواب - در بعضی موارد آنچه امروز در ایران می‌گذرد یک نوع انتقام‌جوئی

شخصی علیه من است، علاوه بر آن بعضی از روحانیون با برنامه‌های مدرنیزاسیون ما مخالفند و به این اغتشاشات دامن می‌زنند. کمونیستها هم فعال شده‌اند و ما در اینجا ترکیب غریبی از همکاری گروههای ارتجاعی و چپ را با هم مشاهده می‌کنیم.

با همه اینها، هیچکس نمی‌تواند مرا سرنگون کند، من از پشتیبانی

۷۰۰/۰۰۰ نیروی مسلح و کارگران و بسیاری از مردم برخوردارم. هر جا که

می‌روم تظاهرات و اجتماعات باشکوهی به طرفداری از من برپا می‌گردد، من قدرت

دارم و نیروهای مخالف به هیچ‌وجه نمی‌توانند با قدرت دولت مقابله کنند...

س - درباره این صعود ناگهانی حرکت‌های مخالف علیه حکومت خود چه

توضیحی می‌توانید بدهید؟

ج - بیش از دو سال قبل من به این نتیجه رسیدم که تغییر شرایط سیاسی در ایران اجرای یک برنامه آزادسازی را ایجاب می‌کند. افزایش آزادیهای مخالفان سیاسی من به آنها امکان داد که بر فعالیت خود علیه من بیفزایند و بمناسبت سیاست آزادسازی که در پیش گرفته بودم از بکار گرفتن قدرت در برابر آنها خودداری نمودم.

بسیاری از کسانی که در گذشته به کشور خود خیانت کردند و با کمونیستها همکاری نمودند امروز زبان باز کرده‌اند و با خبرنگاران خارجی مصاحبه می‌کنند. آنها حتی از حملات شخصی علیه من هم خودداری نمی‌نمایند، ولی اهمیتی به آنها نمی‌دهم. شاید آنها میل داشته باشند که من بخاطر این حرفها آنها را به زندان بیندازم و از آنها شهید بسازم، ولی من چنین کاری نخواهم کرد.

س - پس با وجود تظاهرات خشونت‌آمیز اخیر علیه سیاستهای خودتان باز هم از اعطای آزادیهای بیشتری به مردم حمایت می‌کنید؟

ج - شما باید به تغییراتی که در کشور ما رخ داده است توجه کنید: ده سال قبل بسیاری از مردم ایران بیسواد بودند، امروز تعداد آنها به ۵۰ درصد کاهش یافته و تا ده سال دیگر بیسوادی در این کشور نخواهیم داشت. با چنین تحولی در وضع جامعه ایرانی ادامه حکومت بر این کشور به شیوه گذشته امکان‌پذیر نیست. این تحول، یکی از دلایل تغییر رئیس ساواک بود. سیستم پلیسی و امنیتی، از این پس با گذشته تفاوت خواهد داشت...

س - نیروهای چپ یا راست، کدامیک تهدید بزرگتری علیه حکومت شما به‌شمار می‌آیند؟

ج - همه عناصر مذهبی در جناح مخالف آدمهای بدی نیستند و ما با بعضی از آنها در تماس هستیم، اما چپی‌ها دارند از این وضع بهره‌برداری می‌کنند و با تحریک طبقات فقیر مردم شهرنشین، که هنوز از برنامه‌های توسعه ما برخوردار نشده‌اند به آشوب دامن می‌زنند. ولی مردم وطن‌پرست و نیروهای مسلح ایران هرگز اجازه نخواهند داد که این مملکت تجزیه شود. البته اگر بخوام در جواب سؤال شما به تحریکات و دخالت‌های خارجی اشاره کنم بطور قطع نیروی چپ خطر بزرگتری است.

س - چه کسانی از خارج به مخالفان شما کمک می‌کنند؟

ج - من از کشور مشخصی نام نمی‌برم، ولی باید بگویم که نیروهای کمونیسم بین‌المللی و عناصر خرابکار خارجی در این کشور سخت فعالیت می‌کنند. نیروهای مخالف ما در خارج از کشور هم کمکهای مالی قابل توجهی دریافت می‌کنند. بطور مثال ده درصد دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا که مارکسیست هستند و تشکیلات منظمی دارند از سازمانهایی که مرکز آنها در آلمان است کمک مالی دریافت می‌نمایند.

س - پاسخ شما به این اتهام که سیاست آزادسازی شما فاقد محتوی است چیست؟

ج - قبل از هر چیز به این نکته توجه داشته باشید که مطبوعات ایران اکنون از آزادی کامل در انتشار مطالب برخوردارند و هر چیزی که دلشان می‌خواهد چاپ می‌کنند. البته آنها همیشه در مورد مطالبی که چاپ می‌کنند احساس مسئولیت نمی‌نمایند و اتهامات و خبرهای نادرستی هم منتشر می‌کنند. بعضی از مردم فکر می‌کنند که معنی آزادی فقط منفی‌بافی و ابراز مخالفت با هر چیزی است، ولی این دورهایست که ما باید تحمل آنرا داشته باشیم.

با اینکه ما در حال حاضر سیستم یک حزبی داریم، بحث و جدل درباره مسائل جاری کشور بیش از هر زمان دیگری است. نمایندگان مجلس هم گاهی از دادن رأی به لوایح و برنامه‌های دولت خودداری می‌کنند و یا علیه آن رأی می‌دهند.

به مردم این آزادی داده شده است که از دولت و حتی شخص من انتقاد کنند، بدون اینکه بخاطر این انتقاد تعقیب یا توقیف شوند، و در مورد همگان تسهیلات و امکانات لازم برای دفاع از حقوق خودشان تأمین شده است.

س - اگر تظاهرات سیاسی بیش از این توسعه یابد و به خشونت بیشتری بینجامد کنترل و محدودیت‌های تازه‌ای وضع خواهید کرد؟

ج - سیاست آزادسازی، ادامه خواهد یافت و به نظر من قانون و نظم دو موضوع جداگانه به‌شمار می‌آیند. دولت مسئول برقراری نظم و قانون در کشور است، ولی همانطور که قبلاً هم اشاره کردم روند تحولات کشور ما ایجاب می‌کند که سیاست آزادسازی ادامه یابد.

س - درباره حقوق بشر در ایران چه کرده‌اید؟

ج - ما بسیاری از زندانیان سیاسی را آزاد کرده‌ایم. تعداد این زندانیان از ۳۳۰۰ نفر به کمتر از ۲۰۰۰ نفر کاهش یافته است. اگر بعضی‌ها از خطاهای

گذشته خود ابراز ندامت کنند عده بیشتری آزاد خواهند شد. حتی در مورد کسانی که علیه دولت قیام کرده‌اند تسهیلات قانونی و امکانات بیشتری برای دفاع از خودشان داده شده است... ۲۸.

www.KetabFarsi.com

تغییر دولت

حکومت شریف امامی راه سقوط رژیم را هموار می کند.

روز چهاردهم مرداد سال ۱۳۵۷، شاه در آخرین پیام خود به مناسبت عید مشروطیت وعده آزادیهای تازه‌ای را به مردم داد و از آن جمله اعلام داشت که انتخابات آینده «صدرصد» آزاد خواهد بود. مخالفان این وعده شاهانه را یک سال قبل از تاریخ انجام انتخابات «وعده سرخرمن» خواندند و آیت‌الله خمینی طی نطقی در نجف به مردم هشدار داد که گول این وعده‌های دروغین را نخورند و به مبارزه خود تا سرنگون ساختن رژیم ادامه بدهند.

روز پانزدهم مرداد ۱۳۵۷ با آغاز ماه مبارک رمضان، حرکتهای مخالف رژیم اوج تازه‌ای یافت و روحانیون مبارز که تشکیلات منظمی در سراسر کشور بوجود آورده بودند با استفاده از اجتماعات و سخنرانی‌های مذهبی در طول ماه رمضان حرکت منظم و گسترده‌ای در سرتاسر کشور بوجود آوردند. کثرت جمعیتی که در شبهای ماه رمضان در مساجد اجتماع می کردند بیسابقه بود و راه‌پیمائی‌های شبانه پس از فاتحه و سخنرانی‌های مذهبی و شعارهای «الله اکبر» که هر شب در نقاط مختلف به گوش می‌رسد از این تاریخ آغاز گردید.

روز بیستم مرداد اصفهان شاهد تظاهرات و درگیری‌های بیسابقه‌ای شد و حوادث بهمن ۱۳۵۶ تبریز با وسعت بیشتری تکرار گردید. تظاهرکنندگان سینماها و بانکها و مشروب‌فروشیها و مغازه‌های لوازم صوتی و همچنین هتل شاه‌عباس را مورد حمله قرار دادند و بعضی از این مراکز را به آتش کشیدند. تظاهرکنندگان در مقابل نیروهای پلیس

و ارتش هم به مقاومت پرداختند و با شکستن و بریدن درختها راه عبور خودروهای نظامی را سد کردند. دولت برای مقابله با این حوادث در اصفهان حکومت نظامی اعلام کرد و بدنبال گسترش تظاهرات به شهرهای نجف آباد و همایون شهر و شهرضا در این سه شهر نیز حکومت نظامی اعلام گردید.

در پی وقایع اصفهان، اوضاع شهرهای دیگر، بخصوص شیراز و تبریز و مشهد نیز متشنج شد. در تبریز، بین دانشجویان دانشگاه تبریز و مأموران انتظامی زدوخورد شدیدی رخ داد و با انحلال ترم تابستانی دانشگاه، دانشجویان از محوطه دانشگاه بیرون رانده شدند. در این میان سازمان جشن هنر اعلام کرد که به علت وقایع اخیر شیراز و اصفهان امسال جشن هنر در شیراز و جشن فرهنگی در اصفهان برگزار نخواهد شد.

روز ۲۶ مرداد ۱۳۵۷، شاه برای آخرین بار در دوران سلطنت خود، در یک کنفرانس مطبوعاتی از موضع قدرت سخن گفت. در این کنفرانس مطبوعاتی که با حضور مدیران و سردبیران و خبرنگاران مطبوعات داخلی و رادیو تلویزیون ایران تشکیل شده بود شاه ابتدا درباره سالروز وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سخن گفت و با اشاره به تشکیلات نظامی حزب توده که بعداً کشف شد، گفت اگر قیام ۲۸ مرداد رخ نمی داد «آنها دو هفته بعد دولت پوشالی (مصدق) را سرنگون می کردند و آن روز ایران ایرانستان می شد. کما اینکه امروز هم نقشه همین است!... اما امروز ارتش نیرومندی داریم و با وجود این ارتش ایرانستان درست نمی شود.»

شاه در همین مصاحبه گفت درحالی که او در اندیشه رساندن ایران به دروازه های تمدن بزرگ است مخالفان می خواهند «وحشت بزرگ» بیافرینند و در پاسخ به سؤال یکی از خبرنگاران درباره حوادث اخیر گفت «چند وقت پیش در پاسخ سئوالی گفت بودم این قیمتی است که ما باید برای رسیدن به آزادی بپردازیم، ولی آن موقع فکر نمی کردم که این قیمت این قدر گران تمام می شود... خراب کردن بانک، آتش زدن بانک، منجمله شنیدم در یک نقطه بانک فرهنگیان را آتش زده اند. این نمونه چیست؟ وحشت بزرگ که می گویم همین است، رساندن مملکت به ایرانستان همین است و کارهای خطرناک دیگر که اطلاعات آن به ما می رسد و می بینیم که نقشه ها چیست. اما از لحاظ من هیچ تغییری در نیت من که رسیدن به آزادیهاست بوجود نیامده... من هنوز کاملاً مصمم هستم که این امتحان را بکنم ولی خوب خیلی ها ترسیده اند خیلی ها می گویند که داریم به کجا می رویم. امیدوارم که کار به آنجاها نرسد و اینقدر هم دستگاه

مقتدر باشد و هم ملت ایران رشد داشته باشد که بما اجازه بدهد که به همان مراحل آزادی کامل و دمکراسی برسیم.»^{۲۹}

دو روز بعد از این مصاحبه، روز ۲۸ مرداد که مراسمی از طرف حزب رستاخیز و سازمانهای دولتی در نقاط مختلف کشور ترتیب داده شده بود، فاجعه حریق در سینما رکس آبادان رخ داد و صدها نفر زنده زنده در آتش سوختند. آتش سوزی عمدی به نظر می‌رسید و بسته بودن درهای سالن سینما هنگام وقوع حریق نشان می‌داد که توطئه‌ای برای گرفتن قربانی هرچه بیشتر در این فاجعه و بهره‌برداری از آن در کار بوده است. اهمال پلیس و آتش‌نشانی در اطفاء حریق بار مسئولیت دولت را در این فاجعه سنگین‌تر کرد و چندتن از نمایندگان مجلس، که با تغییر جو سیاسی کشور رنگ عوض کرده و از حزب رستاخیز بریده بودند دولت را استیضاح نمودند.

روز اول شهریور ۱۳۵۷ جمشید آموزگار که تحت فشار فزاینده‌ای قرار گرفته بود تصمیم به استعفا گرفت و در یک ملاقات طولانی با شاه موافقت او را با کناره‌گیری خود از کار جلب نمود. شاه بعداً در خاطراتش که زیرعنوان «پاسخ به تاریخ»^{۳۰} ابتدا به زبان فرانسه و سپس به انگلیسی منتشر شد نوشت که قبل از استعفای آموزگار «یک مقام مهم روحانی» بوسیله ژنرال ناصر مقدم رئیس وقت ساواک به او پیشنهاد کرده بود که برای تسکین افکار عمومی به یک سلسله تغییرات اساسی از جمله تغییر دولت دست بزند.^{۳۱} شاه اضافه می‌کند «جمشید آموزگار نخست‌وزیر وقت که در جریان این پیشنهاد بود برای اینکه دست مرا در تغییرات موردنظر باز بگذارد از مقام خود استعفا داد. من استعفای او را پذیرفتم و شریف‌امامی رئیس وقت مجلس سنا را به جانشینی وی برگزیدم. ولی امروز باید اعتراف کنم که قبول استعفای آموزگار در آن شرایط یکی از اشتباهات تأسف‌آور من بود، زیرا آموزگار مردی صحیح‌العامل و بی‌غرض و روشن‌بین بود و بهتر از هر کس دیگری می‌توانست در آن شرایط بحرانی به من کمک کند.»

۲۹- کیهان، شنبه ۲۸ مرداد ۲۵۳۷ (۱۳۵۷).

30- Reponse A L'Histoire.

۳۱- اسنادی که بعداً از منابع ساواک منتشر شد نشان می‌دهد که «مقام روحانی» مزبور

شریعتمداری بوده است.

هوشنگ نهاوندی، که در جریان استعفای آموزگار و انتصاب شریف‌امامی به جانشینی وی رئیس دفتر فرح بوده، در کتابی تحت عنوان «ایران: دو رؤیای نافرجام»^{۳۲} که به زبان فرانسه در پاریس منتشر شده است می‌نویسد: سپهبد مقدم رئیس ساواک از مخالفان جدی انتصاب شریف‌امامی به مقام نخست‌وزیری بود. و هنگامی که از تصمیم شاه درباره تعیین شریف‌امامی به مقام نخست‌وزیری مطلع شد شتابان نزد فرح آمد و گفت شریف‌امامی مرد این میدان نیست و زمامداری او بر مشکلات موجود خواهد افزود. فرح در حضور ما به شاه تلفن کرد و ضمن تکرار مطالبی که مقدم عنوان کرده بود گفت که خود او هم همین عقیده را دارد. ولی شاه در پاسخ او گفت که این تصمیم را بنا بر مصالحی گرفته و نمی‌تواند آنرا تغییر دهد.

هوشنگ نهاوندی اضافه می‌کند که «این انتخاب غلط بیشتر تلقین هویدا بوده است»، ولی این نظر، باتوجه به اینکه خود هویدا هم پس از انتخاب شریف‌امامی به مقام نخست‌وزیری از وزارت دربار برکنار شد، قابل قبول به نظر نمی‌رسد. بعقیده نویسنده تنها مصلحتی که در انتخاب شریف‌امامی به جانشینی آموزگار، مورد توجه شاه بوده، روابط نزدیک شریف‌امامی با انگلیسیها و این توهم بوده است که او در مقام ریاست فراماسونری ایران می‌تواند نظر موافق انگلیسیها و حمایت آنها را از رژیم جلب نماید و از انتشار اخبار و گزارش‌های رادیو لندن درباره اوضاع ایران، که به نظر شاه موجب تشجیع مخالفان و تشدید بحران می‌شد، جلوگیری به عمل آورد.

استعفای آموزگار و انتصاب شریف‌امامی به مقام نخست‌وزیری روز پنجم شهریور ۱۳۵۷ اعلام شد. شریف‌امامی برنامه دولت خود را «آشتی ملی» و احترام به شعائر مذهبی و اصول قانون اساسی و مبارزه با فساد اعلام داشت و به عنوان نخستین قدم در راه نزدیکی به روحانیون و انجام خواسته‌های آنان تاریخ شاهنشاهی را که از سه سال قبل جانشین تاریخ هجری شمسی شده بود منسوخ و تاریخ هجری شمسی را مجدداً به عنوان تاریخ رسمی کشور اعلام نمود. نخست‌وزیر جدید همچنین دستور بستن کازینوها را در سراسر کشور صادر کرد و حذف پست وزیر مشاور در امور زنان نیز گامی در جهت نزدیکی به جامعه روحانیت تلقی گردید. دولت جدید همچنین آزادی فعالیت‌های سیاسی و تشکیل احزاب قانونی را اعلام داشت و با این ترتیب سیستم تک‌حزبی در ایران

که یکی از عوامل نارضائی و آشوبهای سیاسی به شمار می‌آید عملاً منسوخ گردید. اما مهمترین اقدام دولت شریف‌امامی، که حرکت‌های مخالف رژیم را به سرعت گسترش داد، آزادی مطبوعات بود. روزنامه‌ها که مدت پانزده سال از بردن نام آیت‌الله خمینی منع شده بودند ناگهان با انتشار عکس‌های بزرگی از آیت‌الله خمینی در صفحات اول خود به نقل اخبار و گزارش‌های مربوط به اقدامات و سخنان ایشان پرداختند و در همان روزها از زبان یکی از مقامات سابق شنیدم که وقتی شاه برای اولین بار روزنامه‌های کیهان و اطلاعات را با تصاویر بزرگ آیت‌الله خمینی مشاهده می‌کند آهی می‌کشد و می‌گوید «این روزنامه‌ها در تمام مدت سلطنت من، عکس به این بزرگی از من چاپ نکرده بودند!»

در دومین هفته حکومت شریف‌امامی مراسم نماز عید فطر با حضور جمعیت انبوهی در تپه‌های قیطریه تهران برگزار شد و بدنبال برگزاری مراسم نماز، جمعیت بطرف شهر براه افتادند. در این راهپیمایی بیسابقه، که صدها هزار نفر در آن شرکت داشتند تصاویر بزرگی از آیت‌الله خمینی از سوی راه‌پیمایان حمل می‌شد و نظم و ترتیب فوق‌العاده این راهپیمایی از یک سازمان‌دهی دقیق و آزموده حکایت می‌کرد. پیام آیت‌الله خمینی به مناسبت عید فطر هم که دیگر بطور علنی پخش می‌شد مردم را به ادامه مبارزه تا سرنگونی رژیم فرا می‌خواند. در این پیام آمده بود «پس از ماه مبارک رمضان گمان نشود که تکلیف الهی فرق کرده است. تظاهرات کوبنده برای رسیدن به هدف اسلامی عبادتی است که روزها یا ماهها را در آن اثری نیست، چرا که هدف نجات ملت است، اجرای عدالت اسلامی و برقراری حکومت الهی بر پایه محکم عدل است. باید در هر فرصت و برای هر حادثه، اجتماعات خود را هرچه بیشتر در مساجد و محافل و فضاهای باز عمومی برپا نمائید و از قرآن کریم و عدالت اسلامی دفاع کنید و هر نغمه‌ای که مخالف آنست، از هر حلقومی بیرون بیاید شیطانی و به نفع ستمکاران حاکم و به ضرر اسلام و مسلمین است. به حرفهای فریبنده شاه و دولت و طرفداران اندک آنان گوش ندهید که جز برای بدست آوردن قدرت شیطانی چیزی نیست... شاه و دولت او که قیام مسلحانه برضد ملت اسلام و برضد قانون اساسی و بالاتر از همه برضد احکام آزادی‌بخش اسلام نموده‌اند قهراً خائن‌اند و اطاعت از آنان اطاعت از طاغوت است. به آنان مجال ندهید و با اعتصاب و اعتراض دنیا را از اعمال وحشیانه آنان آگاه

کنید...»^{۳۳}

در اجرای این فرمان و با برنامه‌ایکه از قبل ترتیب داده شده بود راه‌پیمائی روز عید فطر با وسعت بیشتری در روز شانزدهم شهریور ادامه یافت و در جریان این راه‌پیمائی شعارهای تنیدی علیه رژیم داده شد. مقصد این راه‌پیمائی میدان «شهیاد» بود که از همان‌روز به میدان آزادی معروف شد و کثرت جمعیتی که آنروز تمام این میدان و خیابانهای اطراف آنرا پر کرده بودند تا آنروز در تهران سابقه نداشت. در پایان این راه‌پیمائی قطعنامه‌ای صادر شد که در آن آمده بود «نیرنگ آشتی ملی از طرف کسانی که در همه جرائم حکومت‌های اخیر ایران شریک هستند، در مردم هوشیار ما اثری نخواهد داشت».

در پایان راه‌پیمائی روز ۱۶ شهریور، از مردم دعوت شد که برای تداوم این حرکت، صبح روز بعد (جمعه ۱۷ شهریور) اجتماع دیگری در میدان ژاله برپا نمایند. علاوه بر تهران در بسیاری از شهرها، بخصوص شیراز و مشهد و اهواز و آبادان و تبریز و قم و کرمانشاه و کرج و کازرون و جهرم نیز راه‌پیمائی‌ها و تظاهراتی برضد رژیم برپا شد. شاه که از گسترش تظاهرات و شعارهای تنیدی که برضد رژیم داده می‌شد نگران شده بود از دولت خواست که برای مهار کردن این حرکتها چاره‌ای بیندیشد. در جلسه فوق‌العاده هیئت دولت که تمام شب ادامه داشت سرانجام به استقرار حکومت نظامی و منع اجتماعات در تهران و ۱۱ شهر دیگر تصمیم گرفته شد، ولی این تصمیم صبح روز بعد، که اکثر مردم بدون اطلاع از برقراری حکومت نظامی از خانه خارج شده بودند اعلام گردید.

از سحرگاه روز جمعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، همزمان با سرزیر شدن سیل جمعیت بسوی میدان ژاله، نظامیان نیز در اطراف میدان موضع گرفتند. از طرف فرمانده نیروهای نظامی مرتباً با بلندگو به مردم اخطار می‌شد که «حکومت نظامی است متفرق شوید»، ولی مردم بی‌اعتنا به این اخطارها به تجمع خود در میدان ادامه می‌دادند. در حدود ساعت ۹ صبح هنگامی که جمعیت بهم فشرده بطرف صف نظامیان نزدیک می‌شدند، نظامی‌ها با پرتاب گاز اشک‌آور درصدد متفرق ساختن آنها برآمدند، ولی پرتاب گاز اشک‌آور وضع را آشفته‌تر کرد و با نزدیک شدن جمعیت به صف نیروهای نظامی، نظامیان

بسوی مردم آتش گشودند. درگیری بین مردم و نیروهای نظامی نزدیک دو ساعت بطول انجامید و صدها نفر در خاک و خون غلطیدند. خبر فاجعه میدان ژاله تا ظهر همانروز به سراسر جهان مخابره شد و بعدازظهر جمعه در رأس اخبار جهان در صفحه اول روزنامه‌ها منعکس شد. ازجمله این گزارش‌های خبری، گزارش مفصل خبرگزاری آمریکائی «آسوشیتدپرس» بود که ضمن آن آمده بود «پس از دو ساعت زدوخورد در تهران، کامیونهای پر از کشته‌شدگان و مجروحان از صحنه زدوخورد خارج شدند و مقارن ظهر امروز آرامش در تهران برقرار گردید. اما هنوز تیراندازیهای پراکنده ادامه دارد. در جریان این حادثه برخی از تظاهرکنندگان که از سحرگاه امروز در میدان ژاله اجتماع کرده بودند با فریادهای مرگ بر شاه و زنده‌باد خمینی بسوی سربازانی که به مسلسل مسلح بودند پیش رفتند. بسیاری از تظاهرکنندگان در نتیجه اصابت گلوله به زمین افتادند و در خون غوطه‌ور شدند که مأمورین آنها را بداخل کامیون کشیده و از صحنه دور می‌ساختند...»

تعداد واقعی شهدا و مجروحین روز جمعه ۱۷ شهریور، که به جمعه سیاه معروف شد، هرگز معلوم نشد. فرماندار نظامی تهران تعداد کشته‌شدگان را ۵۸ نفر و تعداد مجروحین را ۲۰۵ نفر اعلام کرده، ولی در بعضی گزارش‌های خبری تعداد مقتولین و مجروحین این فاجعه را هزاران نفر ذکر کردند. این فاجعه یکی از مهمترین وقایع دوران انقلاب بود که موج اعتصابات و تظاهرات وسیع‌تری را بدنبال داشت و انعکاس آن در سطح جهانی، موقعیت بین‌المللی رژیم را نیز بشدت تضعیف کرد. نخستین اعتصاب بزرگ، دو روز بعد از فاجعه میدان ژاله، که از آن به بعد به میدان شهدا معروف شد، در پالایشگاه نفت تهران آغاز گردید و به تدریج سایر واحدهای تولیدی و صنعتی و سازمانهای دولتی، بخصوص صنایع نفت جنوب را در بر گرفت.

آنتونی پارسونز سفیر انگلیس در ایران در زمان انقلاب، که یک هفته پس از فاجعه میدان ژاله با شاه ملاقات کرده، روحیه شاه را پس از این وقایع چنین توصیف می‌کند:

«روز ۱۶ سپتامبر (۲۵ شهریور ۱۳۵۷) من برای اولین بار پس از بازگشت به تهران (بدنبال سفری که سه ماه و نیم بطول انجامید) بطور خصوصی با شاه ملاقات کردم و از تغییری که در وضع ظاهری و رفتار او بوجود آمده بود متوحش شدم. گویی

آب رفته بود، رنگ چهره‌اش زرد شده و حالت ضعف بر او مستولی شده بود و برخلاف همیشه خیلی آهسته و بیحال حرکت می‌کرد. چنین بنظر می‌رسید که بکلی خود را باخته و تحت فشار شدید روحی از پای درآمده است. با وجود این شاه آماده بحث و گفتگو درباره مسائل مربوط به بحران داخلی ایران بود و برخلاف معمول نظر و عقیده شخصی مرا درباره اوضاع کشورش جویا شد. شاه در میان این گفتگو از من پرسید که آیا ما می‌توانیم با استفاده از نفوذ خود بین ملاحی معتدل آنها را برای کنار آمدن با دولت رام کنیم؟ من در پاسخ گفتم که بعلت بدگمانی او نسبت به ما، من و اسلاف نزدیکم از هرگونه تماس با مقامات روحانی پرهیز کرده‌ایم. من اضافه کردم که اگر ما در گذشته تماس‌هایی را که ایشان امروز انتظار آنها را از ما دارند با روحانیون برقرار کرده بودیم مطلب قطعاً به آگاهی ایشان می‌رسید و روابط ما بسختی لطمه می‌خورد. شاه تبسمی کرد و نظر مرا پذیرفت. گفتگوی ما درباره بحران جاری ایران به سیاست آزادسازی رسید. شاه گفت هنوز مصمم است این سیاست را دنبال کند و تشنجات و اغتشاشات فعلی را هر قدر هم که جدی باشد قسمتی از عوارض دوره انتقالی می‌داند. شاه سپس به انتخابات آینده ایران که قرار بود در ماه ژوئن سال ۱۹۷۹ انجام شود اشاره کرد و گفت دولت باید مقدمات انجام یک انتخابات واقعاً آزاد را تا آن تاریخ فراهم کند. شاه افزود که متأسفانه مخالفان قوی و متشکل هستند و دولت نیروی مردمی متشکلی در برابر آنها ندارد. او تصدیق کرد که تجربه حزب رستاخیز با شکست مواجه شده و فعلاً تشکیلاتی که جانشین آن بشود وجود ندارد. برنامه‌های فوری او برای آینده مبارزه با فساد و لغو قوانین و مقرراتی بود که موجب عدم رضایت مردم شده است. تنها مایه امید او ادامه حمایت و وفاداری نیروهای مسلح و حس وطن‌پرستی آنها بود. خیال شاه از بابت افسران و سربازان موظف و کادر دائمی ارتش راحت بود و فقط در مورد سربازان وظیفه نگرانی‌هایی داشت.

«شاه سپس با لحنی شکوه‌آمیز گفت که نمی‌داند چرا مردم پس از آنهمه کار که برای آنها انجام داده است اینطور علیه او برگشته‌اند. او نظر مرا می‌خواست و من در پاسخ گفتم بگمان من این پدیده علل متعددی دارد. یکی از مهمترین عوامل که کمتر مورد توجه قرار گرفت هجوم سیل آسای روستائیان به شهرها و تشکیل یک طبقه بی‌ریشه و ناراضی پرولتاریا در شهرها بود. بیشتر آنها در کارهای ساختمانی مشغول شده بودند، روزهایشان به کارهای سخت و طاقت‌فرسا در ساختمان‌های اشراف و ثروتمندان

می‌گذشت و شبها به کلبه‌های مخروطی یا چهاردیواری‌هایی که در قعر زمین یا بوسیله پوشش پلاستیک ساخته شده بود پناه می‌بردند. شکاف عمیق طبقاتی و مظاهر زشت زندگی مادی و دست نیافتن به زندگی راحتی که آرزوی آنها داشتند آنها را بطور طبیعی بسوی پناهگاه دیگری سوق داد و این پناهگاه مذهب بود که در اعماق روح و جان آنها ریشه داشت. اما آنچه مردم شهرنشین و طبقه متوسط را به طرف مخالفان کشید عدم اعتماد روزافزون بین دولت و مردم و شکاف عمیق و پرنشدنی بین آنها بود. ایران به سرزمین وعده‌های انجام نیافته مبدل شد و مردم اعتقاد خود را به حرفها و برنامه‌های مقامات دولتی از دست دادند. من در مورد بعضی از شرکت‌های انگلیسی هم که برای مذاکره با مقامات ایرانی به تهران می‌آمدند چنین مشکلی داشتم. آنها غالباً با وعده عقد قرارداد درباره یک پروژه جدید به ایران می‌آمدند و پس از مدتی گفتگو بی‌نتیجه بازمی‌گشتند، زیرا هنوز درباره اصل پروژه تصمیم قطعی گرفته نشده بود.

«اما در مورد مخالفان، نظر من این بود که خمینی آشتی‌ناپذیر است و هیچ راه حلی جز برکناری شاه او را راضی نخواهد کرد. من امکان تفاهم با جبهه ملی را هم بعید می‌دانستم، زیرا آنها رفتاری را که شاه پس از سقوط مصدق با آنها کرد فراموش نکرده بودند. شاه تحلیل مرا از اوضاع به دقت گوش کرد و نظر مخالفی ابراز ننمود. در پایان این ملاقات شاه سؤال غیرمنتظره‌ای را مطرح کرد و گفت آیا دولت انگلستان هنوز از او پشتیبانی می‌کند؟ و در تکمیل این سؤال افزود که امیدوار است ما این واقعیت را دریابیم که استقرار هر رژیم دیگری در ایران از نظر منافع انگلستان کمتر مطلوب خواهد بود. من با اشاره به مضمون پیام نخست‌وزیر انگلستان که در ابتدای ملاقات به شاه تسلیم کرده بودم اطمینان‌های لازم را به او دادم و گفتم می‌تواند روی این قول من حساب کند که ما نه از انجام تعهدات خود طفره خواهیم رفت و نه در صدد بیمه کردن منافع آینده خود با مخالفان برخوایم آمد. شاه از نتیجه این ملاقات راضی به نظر می‌رسید.

«در روزهای بعد من به ملاقات شریف‌امامی نخست‌وزیر و وزیر خارجه جدید ایران امیر خسرو افشار که در مدت تصدی مقام سفارت ایران در لندن از دوستان نزدیک من بود رفتم. هر دو آنها از تأثیر سوء برنامه‌های فارسی رادیوی لندن (بی.بی.سی) در روحیه مردم ایران نگران بودند. این یک مشکل قدیمی بود و من انتظار شنیدن چنین گله‌ها و شکایت‌هایی را داشتم، زیرا در اوائل سال ۱۹۷۸ هم این موضوع مطرح شده

بود. در آنموقع من ضمن سفری به لندن موضوع را با مقامات ذیربط در میان گذاشتم. این مسئله لاینحل بنظر می‌رسید. ایرانیها، از شاه گرفته تا دولتمردان و سیاستمداران دست پائین هرگز این مطلب را فراموش نکرده بودند که بخش فارسی رادیوی بی.بی.سی. در اوائل جنگ دوم جهانی و با هدف ضمنی تضعیف موقعیت رضاشاه و برکناری وی از سلطنت تأسیس شد. حتی پس از گذشت چهل سال قانع کردن ایرانیها درباره اینکه بی.بی.سی. یا رادیو لندن زبان دولت انگلیس نیست غیرممکن بنظر می‌رسید. من هرآنچه در قوه داشتم برای قانع کردن شاه و وزیرانش در این مورد بکار بردم و سعی کردم این مطلب را به آنها بقبولانم که بی.بی.سی. تشکیلات مستقلی است، دولت انگلیس خط مشی آنرا تعیین نمی‌کند و آنچه آنها بعنوان مطالب تحریک آمیز و تبلیغات خرابکارانه از آن یاد می‌کنند چیزی جز تفسیر و تحلیل عادی و بیطرفانه یک ایستگاه رادیویی آزاد و بی‌قید و بند نیست. ولی تلاش من بی‌نتیجه بود و سوءظن و بدبینی نسبت به بی.بی.سی. همچنان برجای ماند. این بار شاه، شریف‌امامی و افشار بر این نکته تاکید می‌کردند که حقیقت هرچه باشد افکار عمومی مردم در ایران تفسیرها و نظریات رادیو لندن را نظر دولت پادشاهی انگلستان می‌دانند. بعضی از تفسیرهای اخیر رادیو لندن به طرفداری از مصدق و جبهه ملی تعبیر شده بود و گفته می‌شد مردم با شنیدن این تفسیرها اینطور نتیجه گیری می‌کنند که انگلیسیها شاه را رها کرده و از مخالفان پشتیبانی می‌کنند. ملاها هم باورشان شده بود که از حمایت انگلستان برخوردارند و تفسیرها و خبرهای رادیو لندن دلیل پشتیبانی دولت انگلیس از آنهاست. حتی رادیو مسکو در انتشار خبرهای مربوط به ایران در برنامه‌های فارسی خود روشی به مراتب احتیاط آمیزتر از بی.بی.سی. داشت. در هر حال این موضوع واقعیت داشت که اخبار و گزارش‌های بی.بی.سی. در برانگیختن تظاهرات و اغتشاشات یا دامن زدن به این آتش بی‌تأثیر نیست. من موضوع را به لندن گزارش کردم، ولی به مقامات ایرانی هم تذکر دادم که دولت انگلستان نمی‌تواند کاری جز انعکاس نظرات آنها به بی.بی.سی. انجام دهد. در ملاقات با افشار وزیر خارجه به او توصیه کردم که حل این مشکل را به پرویز راجی سفیر ایران در انگلستان واگذار کنند، زیرا اگر او به‌عنوان سفیر ایران با مقامات بی.بی.سی. وارد مذاکره می‌شد و حقایق را با آنها در میان می‌گذاشت بهتر از آن بود که من به‌عنوان سفیر انگلیس در ایران درباره تفسیرهای بی.بی.سی. درباره ایران اظهارنظر کنم. درواقع این وظیفه او بود که با وسایل ارتباط جمعی انگلیس از روزنامه‌ها

گرفته تا بی.بی.سی تماس برقرار کند و تا آنجا که می‌تواند آنها را درباره مسائل ایران در جهت مطلوب هدایت نماید. این مسئله آزاردهنده در ماههای بعد هم مرا دنبال کرده و به ستوه آورد که بعداً به آن اشاره خواهم کرد. تردیدی نیست که اگر بی.بی.سی از نظر مالی یک سازمان مستقل و خود کفا بود و قسمتی از هزینه‌های آن از طرف وزارت خارجه و امور کشورهای مشترک‌المنافع انگلیس تأمین نمی‌شد من در قانع کردن مخاطبین ایرانی خود درباره استقلال سیاسی این دستگاه مشکلات کمتری داشتم. برای رهبران کشورهای جهان سوم که وسائل ارتباط جمعی، بخصوص دستگاههایی را که با بودجه دولت اداره می‌شوند در اختیار و کنترل خود دارند باور کردن این موضوع دشوار است که دستگاهی که با کمک دولت اداره می‌شود فارغ از کنترل دولت باشد. آنها نمی‌توانند بپذیرند «کسیکه به فلوت زن پول می‌دهد نوای فلوت را در اختیار ندارد»^{۳۴}

سولیوان سفیر آمریکا در ایران در زمان انقلاب، درباره وقایع دوران حکومت شریف‌امامی و دلایل عدم موفقیت او شرح مفصل‌تری نوشته است. وی ابتدا به ملاقاتی که پس از انتصاب شریف‌امامی به مقام نخست‌وزیری با شاه داشته اشاره کرده و می‌نویسد «در این ملاقات شاه برخلاف معمول از صحبت کردن درباره مسائل سیاسی روز اکراه داشت و با جملات مقطع به سئوالات من پاسخ می‌گفت و سکوت اختیار می‌کرد. این طرز صحبت شاه و چهره غمگین او کاملاً برای من غیرعادی بود و به همین جهت بی‌اختیار و بالحنی که شاید کمی هم زننده بود پرسیدم: «شما را چه می‌شود؟»

«با این سؤال من ناگهان عقده‌های دل شاه باز شد و در حدود ده دقیقه بدون وقفه حوادثی را که طی چند ماه اخیر در ایران روی داده از دیدگاه خود توضیح داد. شاه مجموعه این حوادث را به‌عنوان قانون‌شکنی و نقض حاکمیت دولت توصیف می‌کرد و می‌گفت طبقات مختلف اجتماعی از دانشجویان و کارگران گرفته تا بازاریان و عناصر وابسته به روحانیون شیعه به این جریان کشیده شده‌اند. اعتقاد او بر این بود که تظاهرات و فعالیت‌هایی که علیه رژیم انجام شده طبیعی و خودجوش نیست، بلکه برنامه از پیش طرح شده‌ای برضد رژیم است. شاه در تشریح و توضیح این نظر خود پای قدرتهای

خارجی را به میان کشید و گفت آنچه پیش آمده از حدود توانائی و قابلیت ک.گ.ب (سازمان جاسوسی شوروی) خارج است و باید دست انتلیجنس سرویس و سازمان سیا هم در کار باشد. شاه مخصوصاً روی نقش انگلیسیها در این ماجرا تأکید می کرد و می گفت انگلیسیها بعد از ملی شدن نفت کینه او را به دل گرفته اند و چون زیر بار شرایط آنها برای تمدید قرارداد کنسرسیوم نفت نرفته دست به تحریک برضد او زده اند. شاه اخبار و گفتارهای رادیوی بی.بی.سی را که به تبلیغ نظرات مخالفان پرداخته و لحن انتقادآمیزی نسبت به رژیم او در پیش گرفته بود به عنوان شاهد مدعای خود ذکر می کرد.

«اما آنچه شاه را بیشتر از همه رنج می داد نقشی بود که سازمان سیا به خیال او در فعالیت های ضد رژیم بازی می کرد. او باشگفتی و ناراحتی می پرسید مگر با آمریکائیه چه کرده است که سیا برضد او دست به کار شده است؟. شاه به جریان مسافرتش به آمریکا و بازدید پرزیدنت کارتر از ایران اشاره کرد و گفت او گمان می کرد که پس از این دید و بازدیدها و مذاکراتی که صورت گرفته روابط ایران و آمریکا بر پایه محکمی استوار شده و آمریکا از سیاست های او پشتیبانی می کند. حال او می خواست بداند چه پیش آمده است که آمریکا از حمایت او دست برداشته؟ آیا او کاری کرده است که موجب نارضائی آمریکائیه شده؟ یا بین ما و روسها توافق محرمانه ای برای تقسیم جهان صورت گرفته و ایران هم جزئی از این توافق است؟»

«از طغیان خشم و غضب شاه و حرفهائی که از زبان او شنیدم لحظه ای گیج و مبہوت شدم. او با لحن مردی سخن می گفت که ناجوانمردانه مورد خیانت واقع شده و گوئی دادخواهی می کرد. شاه در تمام مدت صحبتش با حالتی پریشان و احساساتی سخن می گفت، بطوریکه در پایان این صحبت ها واقعاً متحیر بودم که چه واکنشی باید نشان بدهم.»

«بالاخره خود را بازیافتم و با لحنی آرام بخش و با قدرت منطق و استدلالی که در توان داشتم سعی کردم اطمینان و اعتقاد متزلزل شده شاه را نسبت به آمریکا به دست آورم و به او اطمینان بدهم که آمریکا همچنان پشتیبان او است و رئیس جمهوری و سایر مقامات ارشد آمریکائی کاملاً مسائل و مشکلات او را درک می کنند. پس از این مقدمه اطلاعاتی را که از منابع سفارت درباره فعالیت های مخالفان و جریان حوادث شهرهای

مختلف ایران بدست آورده بودم در اختیار شاه گذاشتم و سعی کردم خیال‌پردازیهایی او را درباره مشارکت خارجی در این حوادث برطرف سازم. شاه بادقت به حرفهای من گوش داد و ظاهراً از اینکه ما چنین اطلاعات دقیقی درباره جزئیات وقایع داخلی ایران داریم شگفت‌زده شده بود.

«بعد از این توضیحات شاه کمی آرام شد و ظاهراً قسمت عمده مطالب و توضیحات مرا پذیرفت، ولی گفت اگر اینطور است پس مخالفان برای فعالیت‌های دامنه‌دار خود از کجا پول تهیه می‌کنند. شاه مخصوصاً به پولهایی که از طرف روحانیون خرج می‌شد اشاره کرده و می‌گفت منابع مالی آنها برای تأمین اینهمه پول کافی نیست. من در پاسخ گفتم از جزئیات امر اطلاعی ندارم ولی اطلاعات کلی که ما در اختیار داریم نشان می‌دهد که این پولها از طریق بازار تأمین می‌شود. شاه این موضوع را با تردید تلقی کرد و گفت بازاریها بیشترین استفاده را در دوران سلطنت او کرده و همیشه از طرفداران سرسخت رژیم بوده‌اند. او مخصوصاً به وقایع سال ۱۹۵۳ و نقش بازاریها در سقوط مصدق اشاره می‌کرد ولی من گفتم وضع نسبت به آن زمان خیلی تغییر کرده و بازاریها با اینکه در سالهای گذشته از افزایش درآمد نفت منتفع شده‌اند به علت سیاست‌های اقتصادی اخیر دولت ناراضی گردیده و به صف مخالفان پیوسته‌اند.

«این گفتگوی پرهیجان با آرامش نسبی شاه به پایان رسید و هرچند در موقع خداحافظی هم قیافه گرفته‌ای داشت از هیجان و ناراحتی او کاسته شده بود. گفتگوی صریح و بی‌پرده ما در این جلسه موجب شد که شاه در ملاقات‌های بعدی خود با من تشریفات و تعارفات معمولی را کنار بگذارد و من فکر می‌کنم که او با هیچکس دیگری احتمالاً به استثنای ملکه با چنین صراحتی سخن نمی‌گفت.

«وقتی که من کاخ را ترک می‌کردم شاه تا دم در دفترش مرا بدرقه کرد و من موقع راه رفتن او احساس کردم کمی می‌لنگد. پرسیدم آیا تصادفی کرده‌اید؟ شاه که اول سراسیمه شده بود پس از مکث کوتاهی گفت نه در موقع اسکی آبی زانویم پیچ خورده است. در آنموقع من توضیح شاه را باور کردم، ولی بعدها که از موضوع بیماری شاه اطلاع یافتم متوجه شدم که لنگیدن شاه و ناراحتی زانوی او در آنروز یکی از علائم بیماریش بوده که شاید می‌خواست از من پنهان بدارد.

«پس از مراجعت به سفارت من جریان این ملاقات عجیب را تقریباً با جزئیات آن به‌واشنگتن مخابره کردم و پیشنهاد نمودم نامه‌ای از طرف پرزیدنت کارتر خطاب به

شاه نوشته شود و پشتیبانی آمریکا را از وی تأیید نماید. من عقیده داشتم که هرگونه اشاره‌ای به اتهامات خودساخته شاه درباره حمایت سیا از مخالفان وی در نامه رئیس‌جمهوری نامناسب خواهد بود، لیکن نامه می‌بایست طوری نوشته می‌شد که خودبخود این اتهامات را مردود بشمارد. توصیه من این بود که نامه رئیس‌جمهوری بیدرنگ ارسال شود، زیرا وضع روحی شاه توجه و مراقبت سریعی را ایجاب می‌کرد.

«پیام من وقتی به واشنگتن رسید که فعالیت‌های مربوط به حل اختلافات اعراب و اسرائیل و تشکیل کنفرانس کمپ‌دیوید در اوج خود بود. ولی من پاسخ خود را از وزارت امور خارجه سریعاً دریافت داشتم و اطلاع یافتم که نامه مورد نظر تهیه شده و پس از امضای رئیس‌جمهوری به تهران ارسال خواهد شد. معیناً یادآوری شده بود که به علت گرفتاریهای رئیس‌جمهوری در مذاکرات کمپ‌دیوید ممکنست امضا و ارسال این نامه چند روزی به تأخیر بیفتد. ولی تحولات روزهای بعد چنان سریع بود که موضوع ارسال نامه را منتفی کرد.

«در پایان ماه رمضان مراسم نماز عید فطر مسلمانان در مساجد برگزار می‌شود، ولی اطلاع یافتیم که مراسم امسال رنگ سیاسی به خود خواهد گرفت و با راه‌پیمایی‌ها و تظاهراتی همراه خواهد بود. منابع اطلاعاتی و امنیتی ایران هم این موضوع را تأیید کرده و گفتند راه‌پیمایی از شمال شهر شروع خواهد شد و تا مرکز شهر ادامه خواهد یافت. درباره جمعیتی که در این راه‌پیمایی شرکت خواهند کرد رقمی ذکر نشده بود ولی پیش‌بینی نمی‌شد به جز عده‌ای از روحانیون و پیروان آنها عده زیادی در این مراسم حضور پیدا کنند. از طرف دیگر چون مراسم جنبه مذهبی داشت هیچگونه محدودیتی از طرف مقامات انتظامی در نظر گرفته نشده بود تا برخوردی پیش نیاید. به هر حال از نظر ما این جریان کمی غیرعادی بود و برای اینکه گزارش صحیح و عینی از جریان راه‌پیمایی و جمعیت شرکت‌کننده در آن داشته باشیم چندتن از کارمندان سفارت را مأمور کردیم در مسیر راه‌پیمایی ایستاده و از نزدیک جریان را نظاره کنند.

«راه‌پیمایی روز عید فطر به عنوان یک دمون‌ستراسیون و نمایش خیابانی در تاریخ نوین ایران بیسابقه بود. حداقل یکصد هزار نفر در این راه‌پیمایی شرکت کرده بودند. نظم این راه‌پیمایی فوق‌العاده و شبیه یک رژه نظامی بود. مأموران انتظامی این راه‌پیمایی جوانانی بودند که بیشتر سوار بر موتورسیکلت‌های هوندا صفوف راه‌پیمایان را منظم می‌کردند و در سر چهارراه‌ها و تقاطع‌ها راه عبور و مرور وسائط نقلیه را برای حرکت

راه‌پیمایان مسدود می‌کردند. عده‌ای از مأموران انتظامی راه‌پیمائی مجهز به وسائل مخابراتی «واکی - تاکی» بودند. پیش‌بینی‌های لازم برای تأمین آب و خنکی بعمل آمده بود و عده‌ای هم با بلندگو برای هم‌آهنگ ساختن شعارهای راه‌پیمایان بین آنها حرکت می‌کردند. بطور خلاصه این راه‌پیمائی نمایشی از قدرت مخالفان مذهبی شاه و تشکیلات قوی و منظم آنها بود.

«مأموران و ناظران ما که برای گزارش مشاهدات خود در سفارت جمع شده بودند متفق‌القول بودند که یک سازمان مجهز و مجرب این راه‌پیمائی را سازمان داده است. یکی از آنها که از عادت شاه در نسبت دادن هرگونه جریان مخالف به خارجیان اطلاع داشت گفت ایندفعه شاه ممکنست ژاپنیها را متهم کند. من ابتدا متوجه لحن شوخی او نشدم و پرسیدم چرا چنین عقیده‌ای دارد، او در جواب گفت برای اینکه تقریباً همه مأموران انتظامی این راه‌پیمائی سوار بر هوندا بودند و «واکی - تاکی»های آنها هم بیشتر ساخت سونی ژاپن بود! او بعداً لحن جدی‌تری به خود گرفت و گفت هیچ بعید نیست بعضی از اطرافیان خیال‌پرداز شاه با تأکید روی این موضوع سوءظن شاه را نسبت به ژاپنیها تحریک کنند.

«نظم و سازمان این راه‌پیمائی درعین حال که موجب تحیر و شگفتی ما شد این واقعیت را هم آشکار ساخت که ما تشکیلات و فعالیت مخالفان را دست کم گرفته‌ایم و از منابع اطلاعاتی لازم در میان گروههای مخالف بویژه روحانیون و بازاریان برخوردار نیستیم. پس از اینکه گزارش جریان را به واشنگتن فرستادم به فکر برقراری ارتباط با روحانیون و رهبران بازاریان افتادم.

«طی چند هفته بعد من مرتباً موضوع را پیگیری می‌کردم، ولی مأموران سیاسی سفارت هرچه در این راه می‌کوشیدند به نتیجه نمی‌رسیدند، زیرا هم روحانیون شیعه و هم رهبران مخالف بازار از تماس با مأموران سفارت احتراز می‌کردند. سرانجام چند هفته بعد من با یکی از مشاوران شرکت‌های آمریکائی در ایران که با تجار بازار روابطی داشت مذاکره کردم و او را قانع نمودم که ترتیب تماس ما را با رهبران مخالف بازار و روحانیون بدهد. به وسیله او یکی از مأموران سیاسی سفارت با یکی از رهبران مخالف در بازار که با روحانیون هم ارتباط نزدیکی داشت تماس برقرار کرد. مأموران سیاسی ما همچنین موفق شدند با گروه دیگری از مخالفان که با رهبران مذهبی ارتباط داشتند تماس حاصل کنند. این گروه که نهضت آزادی ایران نامیده می‌شد تحت رهبری مهدی

بازرگان قرار داشت که یک فرد مذهبی مؤمن و متقی بود و با رهبران مذهبی هم ارتباط نزدیکی داشت.

«راه‌پیمائی عظیم عید فطر شاه را هم تکان داد. روز هفتم سپتامبر یعنی فردای این راه‌پیمائی تظاهرات گسترده دیگری در تهران روی داد و قرار تظاهرات و راه‌پیمائی دیگری برای روز بعد در میدان ژاله تهران گذاشته شد. شاه که از سرعت سیر حوادث نگران شده بود عصر روز هفتم سپتامبر فرماندهان نیروهای مسلح را نزد خود فراخواند و یک جلسه طولانی با آنها تشکیل داد. در پایان این جلسه تصمیم گرفته شد در تهران و چند شهر دیگر حکومت نظامی اعلام شود و تاریخ اجرای مقررات نیز صبح روز هشتم سپتامبر تعیین گردید.

«اعلام حکومت نظامی یک مبارزه‌طلبی آشکار با مخالفان بود. صبح روز هشتم سپتامبر (۱۷ شهریور) طبق قرار قبلی عده‌ای برای برگزاری تظاهرات در میدان ژاله گرد آمدند و نیروهای نظامی هم برای متفرق ساختن آنها به میدان فرستاده شدند. به موجب گزارش شاهدان عینی نخستین برخورد و تیراندازی در خیابانهائی که به میدان منتهی می‌شد صورت گرفت. فرمانده نیروهای نظامی بکمک یک بلندگو به مردم اخطار می‌کرد که مقررات حکومت نظامی اعلام شده و اجتماعات غیرقانونی است. فرمانده نظامی از تظاهرکنندگان خواست متفرق شوند ولی تظاهرکنندگان با داد و فریاد و مسخره سربازان و شعارهای ضد دولتی به وی پاسخ دادند. در این میان عده‌ای از تظاهرکنندگان که ظاهراً از دانشجویان جوان بودند از وسط میدان به طرف سربازان حرکت کردند و سربازان هم آرایش جنگی به خود گرفته برای متفرق کردن تظاهرکنندگان شروع به پیشروی نمودند.

«بعد از این صحنه چه اتفاقی افتاد کاملاً روشن نیست. بعضی‌ها می‌گویند که جوانان تظاهرکننده به طرف سربازان حمله‌ور شده قصد گرفتن اسلحه آنها را داشتند و بعضی دیگر می‌گویند که از طرف جمعیت سنگ و چوب به طرف سربازان پرتاب شد. به دنبال این درگیری فرمانده نظامی به سربازان خود دستور آتش داد. باز هم این نکته که اولین تیرها تیر هوایی بود یا مستقیماً به طرف جمعیت شلیک شد روشن نیست. به هر حال آنچه مسلم است سربازان به طرف تظاهرکنندگان شلیک کردند و پس از آنکه میدان از جمعیت خالی شد بیش از دویست نفر از تظاهرکنندگان کشته شده بودند.

«درباره تعداد کشته‌شدگان در میدان ژاله ارقام مبالغه‌آمیزی گفته شد، هرچند

اگر رقم دویست نفر هم درست باشد تکان‌دهنده است. به هر حال با در نظر گرفتن وسعت میدان ژاله و تعداد تظاهر کنندگان رقم چندین هزار نفر کشته در فاجعه «جمعه سیاه» که در مطبوعات ایرانی و خارجی منتشر شد معقول به نظر نمی‌رسید.

«هر رقمی را که باور کنیم کشتار جمعه سیاه برای هر دو طرف تکان‌دهنده بود. مخالفان از شدت عمل حکومت نظامی جا خوردند و دولت - مخصوصاً شخص شاه از کثرت کشته‌شدگان متحیر و نگران شدند. نیروهای نظامی در شهرهای بزرگ دیگری هم که حکومت نظامی اعلام شده بود در برابر مخالفان شدت عمل به خرج دادند. تظاهرات مخالف درهم شکسته شد و عده زیادی بازداشت شدند و با این خشونت و شدت عمل اولیه فعالیت‌های مخالفان فروکش کرد.

«در همان ایام در آمریکا کنفرانس سران سه کشور آمریکا و مصر و اسرائیل در کمپ‌دیوید در جریان بود. اخبار مربوط به وقایع ایران در جریان این مذاکرات به دست پرزیدنت کارتر رسید و رهبران دو کشور دیگر هم از آن مطلع شدند. انور سادات که از دوستان نزدیک شاه بود، تصمیم گرفت از همانجا به شاه تلفن کند و مراتب همدردی و پشتیبانی خود را از شاه به وی اطلاع دهد. به فاصله کمی پس از این تلفن پرزیدنت کارتر هم به شاه تلفن کرد. از جزئیات سخنان رئیس‌جمهوری در این مکالمه تلفنی اطلاع ندارم، ولی بعداً به من ابلاغ شد که رئیس‌جمهوری در این گفتگوی تلفنی مراتب پشتیبانی خود را از شاه اعلام کرده و این تلفن در واقع جانشین نامه مورد سفارش من از طرف رئیس‌جمهوری برای شاه گردیده است.»^{۳۵}

سولیوان بعد از شرح این وقایع به چگونگی انتصاب شریف‌امامی به مقام نخست‌وزیری و دلایل شکست او پرداخته و می‌نویسد:

«قبل از وقوع حوادثی که به استقرار حکومت نظامی منجر شود شاه در صدد تغییر دولت خود برآمده و قصد داشت سیاست آشتی‌جویانه‌ای نسبت به مخالفان در پیش بگیرد. او استعفای دولت آموزگار را پذیرفته و مأموریت تشکیل کابینه جدید را به جعفر شریف‌امامی رئیس مجلس سنا محول کرده بود. یکی از دلایل انتخاب شریف‌امامی به مقام نخست‌وزیری این بود که وی از یک خانواده روحانی بود و شخصاً